

هو العلیم

مراتب وجود احکام

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه صد و شصت و پنجم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مراتب حکم واقعی

حکم از مرحله انشاء تا مرحله فعلیت و تنجّز سه مرتبه را واجد است؛

مرحله اول: مرتبه جعل و انشاء

مرتبه اول مرتبه انشاء است که در مرتبه انشاء حکم بر موضوعی به عنوان کلی مترتب است و منظور از کلیت در موضوع نه به عنوان یک حقیقت مبهمه است بلکه به عنوان، عنوان کلی است که خود آن عنوان مؤلّد از یک سری شرایط، قرائن، خصوصیات و متمیزاتی است که محقّق این عنوان خواهد بود.

معنای جعل حکم در مقام انشاء

در عالم انشاء حکم روی این عنوان می‌رود؛ عنوانی که مؤلّد از شرایط و قرائن است. البته عناوین تفاوت دارند و منظور از حکم در مقام انشاء این است که به تعداد عناوینی که این عناوین به عنوان طبیعت کلیه و طبیعت عام دارای مصادیق متفاوتی هستند، اما همه آن مصادیق از نقطه نظر حکایت از این عنوان، واحد هستند، این عنوان در اینجا محقّق برای حکم خواهد بود. بناءً علی هذا ممکن است که یک موضوع واحد، دارای عناوین مختلفی بشود و آن عناوین، مؤلّد از شرایط مختلفی باشند که به هر کدام از اینها حکم جداگانه‌ای [تعلق بگیرد] و این معنا معنای تعلق و جعل حکم در مقام انشاء است.

خمر **مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ خَمْرٌ** هیچ حکمی ندارد و یک حقیقت خارجی است که این حقیقت خارجی باید یک عنوان را به خود بگیرد، به واسطه خصوصیات باید این معنوی به عنوانی بشود تا اینکه آن حکم انشایی نسبت به این خمر تعلق پیدا کند و الا خمر فی حدّ نفسه، موضوع برای حکم مبهم نخواهد بود و آنچه را که ما در آیات قرآن و امثال ذلک مشاهده می‌کنیم که احکام روی موضوعات، فی حدّ نفسه رفته است، مثل ﴿إِنَّمَا أَلْخَمَ رُؤُوسُ الْمَلَائِكَةِ أَزْوَاجَ الْمَنَاقِبِ﴾^۱ این فقط به عنوان ابراز یک حقیقت مبهمه است؛ نه به عنوان جعل حکم واقعاً و در مقام انشاء؛ فقط به صرف یک بیان اجمالی از خمر خداوند در اینجا بیان می‌کند.

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۹۰. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۸۴:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! استعمال خمر و شراب، و قمار زدن، و برای بت‌ها قربانی کردن، و شتر را به طور قرعه و قمار قسمت کردن، پلید است و از عمل شیطانست! پس اجتناب کنید به امید آنکه به فلاح و رستگاری فائز گردید!»

حالا یک وقتی این موضوع ما دارای ابعاد مختلف و جهات مختلف نیست؛ خب در این صورت این خودش فی حدّ نفسه و صرف نظر از یک جهات خاصی، متعلق برای حکم خواهد بود؛ اما یک وقتی این موضوع ما دارای ابعاد مختلف و دارای جهات مختلف و دارای عناوین مختلف است و در اینجا حکم واقعی، مختلف خواهد بود و فرق می کند. مثلاً ما در احکام داریم که ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ﴾؛^۱ روزه واجب است و این وجوب صوم فقط صرف تعلق حکم به یک موضوعی در شریعت است؛ نه اینکه منظور ما از این، جعل حکم وجوب صوم به عنوان حکم واقعی است! یا اینکه فرض بکنید ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى آلِ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾^۲ وجوب صلاة در این آیه فقط به عنوان مطرح شدن حکمی از احکام وجوبیه و فرضیه در شریعت است که به صلاة تعلق گرفته است؛ نه به عنوان اینکه وجوب صلاة یک حکم واقعی است!

تفاوت بین حکم واقعی و حکم اجمالی

ببینید در حکم واقعی ما بین مقام اجمال و بین مقام عمل و بین تعلق حکم بر عنوان فرق می گذاریم؛ حکم واقعی این نیست که فرض کنید وجوب بر صلاة تعلق گرفته است **بما هی صلاة** و به عنوان مبهم! حکم واقعی این نیست که وجوب بر صوم تعلق گرفته است **بما هو هو** **من غیر تحقیقه فی تحت عنوان خاص!** حکم واقعی این نیست که حرمت به خمر گرفته تعلق است، تمام اینها احکام اجمالی هستند و فقط از نقطه نظر بیان تحقق یک هم چنین حکمی آمدند بیان کردند؛ مثل همان بحثی که ما در باب اطلاق بدوی کردیم که یک وقتی شارع به نحو مبهم می آید یک حکمی را بیان می کند و این حکم، حکم واقعی نیست بلکه فقط بیان اجمالی برای تعلق حکم بر یک موضوعی است.

فرض کنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند که ما وجوب صلاة در شریعت داریم، حالا وجوب صلاة یک حکم واقعی است یا نه؟ حکم واقعی نیست، ما وجوب صوم در شریعت داریم، اما وجوب صوم حکم واقعی نیست، ما حرمت خمر در شریعت داریم، حرمت زنا در شریعت داریم، حلیت نکاح در شریعت داریم؛ ولی اینها احکام اجمالی هستند نه احکام واقعی و باید فرق بگذاریم؛ ما مراتب احکام را احکام اجمالی، واقعی، ظاهری، اولی، ثانوی و اینها می دانیم؛ ولی اینها احکام واقعی نیستند؛ بلکه اینها احکام اجمالی

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۹:

«ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما روزه داشتن واجب شد همچنان که بر امم سالفه که قبل از شما بوده اند نیز واجب شده است.»

^۲ سوره نساء (۴) آیه ۱۰۳. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۱۷:

«نماز (از جانب خدای تعالی) بر اهل ایمان در وقت معین واجب شده است.»

هستند! مثل اینکه شما ابتدائاً و اولاً بلاول یک سری مسائلی را به نحو اجمال مطرح کنید. من باب مثال اگر شخصی بخواهد درس طبابت را بخواند، به نحو اجمال می گویند که آقا در طبابت یک هم چنین مطالبی هست؛ از صحت و از مرض ابدان در طبابت بحث می شود، خوب اینکه یک مسئله ابتدائی و یک مسئله اجمالی است. حالا وقتی که وارد در طبابت بشود، در آنجا با یک احکام واقعی و مسائل واقعی طبی مواجه می شود که آنها یک مسائل دیگر هستند. اما اینکه بگوید: حکم واقعی و مسئله واقعی در طبابت بحث از صحت و مرض است؛ این یک تعریف بدوی و یک تعریف رسمی طبابت است؛ اما مسائل طب آن مسائلی است که از احکام واقعی بحث می کند؛ مسائلی که مربوط به جوارح است، مسائلی که مربوط به کیفیت صحت و مرض است، امراض را بحث می کند، مداوا را بحث می کند و اینها احکام واقعی برای مسائل طبابت هستند و در شرع هم مسائل از این باب است.

پس این احکامی که مترتب بر موضوع هستند احکام واقعی نیستند؛ بلکه اینها فقط یک احکام اجمالی برای موضوع هستند، خوب حکم واقعی چیست؟! حکم واقعی عبارت از آن حکمی است که مترتب بر موضوع **بما هو مندرجاً تحت عنوان خاص** می شود! پس حکم واقعی وجوب صلاة **بما هی هی** نیست؛ بلکه حکم واقعی صلاة در حال حاضر برای کسی که صحیح و مستقیم است و ایراد و اشکالی ندارد آن صلاة با این خصوصیات **واجبٌ لهذا الشخص من أوّل الزوال إلى غروب الشمس** حکم واقعی است. صلاة با توجه به شرایط سفر و با توجه به صحت و استقامت شخص **واجبٌ من أوّل الزوال إلى غروب الشمس**، صلاة برای مکلف در حال حرب با این خصوصیات واجب است **من أوّل الزوال إلى غروب الشمس**، صلاة برای مکلف در حال غرق که صلاة غرقی می گوییم با این خصوصیات برای او واجب است و **هَلَمْ جَرَأً**.

پس یک حکم واقعی در صلاة نداریم تا آن حکم واقعی را به همه تسری بدهیم. این صلاة تحت عناوین خاص، موضوع برای محمولی است که آن محمول حکم واقعی خواهد بود و همین طور خمر؛ خمر برای مکلف در حال صحت و در حال استقامت و بدون هیچ گونه محذوری و بدون اکراه و اضطراری حرام است. همین خمر برای مکلف در حال اکراه حلال می شود؛ این خمر برای مکلف در حال اضطرار واجب می شود؛ مثل اکل میته که [در حال اضطرار] نه تنها مباح است؛ بلکه اکل میته حتی واجب هم است چون در اینجا مصلحت اهم مدّ نظر است.

پس حکم واقعی عبارت از آن حکمی است که مترتب بر عنوانی است و آن عنوان شمول دارد؛ یعنی در هر زمانی و در هر شرایطی این عنوان، اگر مصداق خارجی پیدا کرد این عنوان از مرحله انشاء به مرحله تنجز و فعلیت می آید. این معنای حکم واقع است پس حکم واقع در اینجا به این معنا است؛ ما یک حکم داریم که آن حکم عبارت از آن تکلیفی است که آن تکلیف مترتب بر موضوع است **بما هو معنوّ بعنوان خاص تحت**

مصادیق متعدده، این عنوان موضوع و متعلق برای حکم واقعی خواهد بود. این را مقام انشاء می‌گوییم. خب این مقام جعل و مقام انشاء است. حالا این مقام جعل و انشاء لعلّ اینکه در خارج مصداقی نداشته باشد؛ پس اگر مصداق نداشته باشد این حکم دیگر حکم فعلی و منجز نخواهد بود.

مرحله دوم و سوم: تنجز و فعلیت

تعریف و تفریق حکم منجز و حکم فعلی

حکم منجز آن حکمی است که زمینه و موقعیت برای تحقق این حکم در خارج وجود داشته باشد، این مقام تنجز می‌شود. حکم فعلی آن حکمی است که مکلف مبتلاء به آن مورد باشد، این حکم فعلی می‌شود؛ یعنی الآن برایش فعلیت دارد. الآن من در یک زمینه هستم که در این زمینه خمر هست و حکم تنجز **لا تشرب الخمر** شامل حال من خواهد بود؛ اما اگر الآن مبتلاء به خمر شدم - هنوز برای من حکم فعلی نیامد - اگر در یک مغازه مشروب‌فروشی رفتم و خمر جلوی من قرار دادند هنوز من میل ندارم، هنوز برای من این فعلیت ندارد و هنوز در مقام تنجز است و در اینجا مسائلی هست و بسیار مسائل مهمی هست و قبلاً هم یادم هست که راجع به این مسئله صحبت شد، آن افرادی که اصلاً خواست و میل به معصیت ندارند اصلاً زمینه حکم فعلی برای آنها نیست یعنی اصلاً حکم فعلی نسبت به آنها نیست حتی می‌توانیم بگوییم که تنجز آن‌هم شاید نباشد! من باب مثال اگر رسول الله باشد که اصلاً میل به حرام ندارد و دیگر در او منتفی شده است، شهوت در رسول الله منتفی است؛ البته نه اینکه رسول الله شهوت ندارند، بلکه شهوت حیوانی ندارند، نه شهوت انسانی که تمام احکام، مترتب بر شهوت حیوانی است که شهوت حیوانی موجب عصیان است و موجب ترتب ذنب است، اما آن شهوت انسانی عنایت رحمانی است که در آنجا عصیان معنا ندارد، گناه در آنجا معنا ندارد. مثلاً اگر شخصی میل نداشته باشد حکم برای او فعلیت ندارد، به خاطر اینکه اصلاً میل ندارد؛ قح شراب و قح خمر در قبال او قرار گرفته است ولی او اصلاً میل ندارد، اگر حتی شربت هم بود نمی‌خورد، اصلاً به هیچ وجه میل ندارد، وقتی میل نداشته باشد چطور حکم برای او فعلیت پیدا بکند؟! حکم برای او فعلیت ندارد. تکلیف در صورتی است که مکلف فعلیت برای مکلف به را داشته باشد و این اصلاً فعلیت ندارد، وقتی فعلیت را نداشته باشد تعلق تکلیف از مولای حکیم بر چنین مکلفی لغو خواهد بود.

تنجز و فعلیت احکام در شهوت انسانی و شهوت حیوانی

تلمیذ: شهوت انسانی چطور است؟

استاد: در شهوت انسانی آنچه که هست این است که میل به نکاح وجود دارد و میل به طلب جمال وجود دارد، رغبت و شوق به جمال و شوق به نکاح وجود دارد؛ الا اینکه این شوق و رغبت محکوم حکم عقل

و محکوم جریان صحيح و آن مسير مستقيم و مسير شرع در آنجا محکوم اوست، نه اينکه حاکم بر نفس است و شرع بايد او را عقال کند و محدود کند. در شهوت حيواني ميل به تعدی وجود دارد، ميل به جنس مخالف و ميل به جمال بای نَحْوکان وجود دارد؛ حالا در یک هم چنین زمینه ای مکلف **إِمَّا قَادِرٌ عَلَى كَفِّ نَفْسِهِ عَنْ مَوَارِدِ الْخِلَافِ وَ إِمَّا لَيْسَ بِقَادِرٍ بَلْ يَقَعُ فِي الْمَهْلَكَةِ وَ يَرْتَكِبُ عَمَلُ الْحَرَامِ**. پس فی حدّ نفسه، نفس این شهوت حيواني در افراد وجود دارد؛ الاّ اينکه بر طبق عقل و بر طبق مقتضيات [حرکت کند]. چه بسا در خیلی از مواقع اصلاً مسئله شرع مطرح نباشد؛ بلکه آدم به خاطر حیثیت و آبروی خودش زنا نمی کند، اگر آبروی خودش نبود و در یک جای خلوتی بود زنا می کرد. مسئله شرع در اینجا اصلاً مطرح نیست یا به خاطر ترس از عواقب است که زنا نمی کند؛ فرض کنید که می ترسد یک مشکلی پیش بیاید زنا نمی کند والاّ زنا می کرد یا به خاطر ترس از بعضی بیماری های کذایی و اینهاست که زنا انجام نمی دهد.

پس کفّ نفس از اجرای و اتیان شهوت حيواني فقط منوط به شرع نیست؛ بلکه مربوط به رعایت مصالح و مفاسدی است که انسان می کند که در بعضی از اوقات مصالح و مفاسد شرع است و در بعضی از مواقع مصالح و مفاسد غیر شرع و از مصالح جانبی خواهد بود. اسم این را شهوات حيواني می گذاریم. در یک هم چنین ظرفیتی حکم هم تنجّز دارد و هم در مورد ابتلاء فعلیت دارد؛ حکم تنجّز این است که هنوز مورد زنا برای شخص پیدا نشده است؛ فرض کنید که در خیابان راه می رود و اصلاً موردی برای زنا نیست، در یک هم چنین فردی الآن حکم بر حرمت زنا تنجّز دارد؛ چون شخص ظرفیت و تمهید برای این عمل قبیح را دارد، حکم برای او تنجّز پیدا می کند. حالا چه موقع فعلیت پیدا می کند؟ وقتی که برخورد کند و مقابل با یک عمل حرام قرار بگیرد، آنجا برایش فعلیت پیدا می کند؛ ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهٰنَ رَبِّهٖ﴾^۱ آنجا فعلیت برای او پیدا می شود؛ اما در تمام احوال، حکم برای حضرت یوسف تنجّز داشت؛ ولی هنوز فعلیت نداشت. فعلیت آن وقت است که یقئ او را گرفته و خلاصه آن موقع فعلیت پیدا می کند و اما شهوت انسانی ...

تلمیذ: پس شهوت حیوانی در او وجود داشته است؟

استاد: بله، آن وقت هنوز پیامبر نبود.

تلمیذ: پس از چه می ترسید که این کار را نکرد؟

استاد: ﴿لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهٰنَ رَبِّهٖ﴾؛ شرع است؛! خب زنا است، زن شوهر دارد!

تلمیذ: شرع باعث شد یا اینکه مراعات مصالح و مفاسد را می کرد؟

استاد: نه بابا مصلحت چیست؟! می گفت: مخفیانه، او خودش بهتر بلد بود که چگونه شوهر را خام

^۱ سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۴.

ترجمه: «و هر آینه آن زن آهنگ وی کرد، و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می نمود.» (محقق)

بکند و این حرف‌ها! این کلک زن‌ها...

تلمیذ:...

استاد: ما به عنوان کلی، جعل حکم داریم؛ عرض کنم که مقام انشاء و مقام واقع هیچ ارتباطی به مکلف ندارند و این حکم در مقام انشاء و واقع روی عنوان کلی رفته است؛ سواء اینکه اصلاً مکلفی در خارج باشد یا نباشد. **الْخَمْرُ مِنْ حَيْثُ هُوَ**، در حال صحت، در حال سلامت، بدون اضطرار و اکراه حرام است. حالا فرض می‌کنیم اصلاً در کره زمین هیچ انسانی وجود نداشته باشد، خدا از فردا می‌خواهد انسان درست بکند - این گل را به آن طرف می‌چسباند و از ساعت هفت صبح مشغول می‌شوند تا دوازده شب! - ولی این حکم کلی به معنای واقع وجود دارد.

تلمیذ: چرا وجود دارد؟! حکم به خاطر تکلیف، تکلیف مکلف می‌خواهد؟!

استاد: حالا خدا می‌خواهد بعد درست کند الآن جعل کرده است.

تلمیذ: باز هم ملاحظه مکلف شده است؟

استاد: ملاحظه مکلف است اما نه اینکه الآن مکلفی فعلی باشد.

تلمیذ: بالأخره در مقام انشاء است!

استاد: جان من! ببینید الآن یک بمب اتم بیاید همه مردم زمین از بین بروند؛ خب خمر در مقام انشاء هنوز است. شما حالا بگویید که تنجز نداشته باشد و تنجز آن به خاطر وجود مکلف است؛ ولی بالأخره انشاء که شده است، تا دیروز بود یک دفعه امروز رفت؟! یعنی الآن ما در مقام واقع هم حکم نداریم؟! واقع که هست! وقتی حرمت خمر آمده و در قرآن هم هست خب معنا ندارد که واقع از بین برود؛ بلکه واقع سر جایش هست. حالا فرض کنید که یک بمب زدند و همه آدم‌های این مملکت مردند، خب حالا می‌گوییم که در این محدوده جغرافیایی حکم واقع نیست؟! اصلاً واقع ارتباطی به مکلف ندارد! تنجز مربوط به مکلف است؛ یعنی باید مکلفی باشد، آماده باشد تا آن نسبت به این تنجز پیدا بکند. اما اگر فرض کنید در یک محدوده خاص افراد از بین رفتند حکم واقع حرمت خمر در اینجا چیست؟! الا اینکه اصلاً نسل بشر برداشته شود، اصلاً قیامت بشود، طبعاً اصلاً شرع دیگر منتفی است، در آنجا شرعی نیست؛ نه اینکه فعلاً در این برهه خاص مکلف نیست، خب فردا دوباره درست می‌شود. اینکه یک روز مکلف هست و یک روز نیست دلیل نمی‌شود حکم واقعاً برداشته شود، واقع سر جای خودش هست، آن تنجز با وجود مکلف می‌آید و آن فعلیت با ابتلاء مکلف می‌آید. پس این سه مرحله است.

مرحوم آخوند چهار مرحله بیان کردند و از مرحله جعل گرفتند تا مرحله انشاء و تنجز و فعلیت^۱ ما جعل و انشاء را یکی می گیریم.

تبیین حقیقت شهوت انسانی

و اما شهوت انسانی عبارت از آن شهوتی است که اصلاً نفس از اول اتّجاه به حلال دارد **لا إلى الحرام** اصل این شهوت در وجود انسان و در وجود این مکلف **مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ** اتّجاه به حلال دارد و به حرام ندارد؛ یعنی اصلاً در ذهن و در مخیّله مکلف میل به حرام ولو **لحظة واحدة** محقق نمی شود.

اختصاص شهوت انسانی به ائمه علیهم السّلام و اولیاء

و این [مقدور] نیست مگر برای شخصی که از عالم نفس گذشته است! او فقط شهوت انسانی دارد و الاّ اوضاع همه ما خراب است، این مسئله شهوت انسانی اختصاص به ائمه علیهم السّلام و اولیایی دارد که اینها از مقام نفس گذشتند و دیگر در اینها میل به حرام وجود ندارد، نه اینکه میل وجود داشته باشد و اینها آن میل خودشان را عقلا و مهار کنند. عقل و شرع در اینجا مقیّد باشد و در اینجا کافّ نفس از وقوع در حرام باشند، نه این شهوت انسانی همان عنوان را به مکلف می دهد که در تحت آن عنوان دیگر تنجز تکلیف معنا ندارد.

عدم تأثیر تربیت در تغییر امیال باطنی

تلمیذ: اگر بخواهیم شخص عادی را طوری تربیت کنیم که از این شرایط حرام دوری کند نه به خاطر ملاحظه مصالح و مفاسد و نه حتی به ملاحظه شهوت بلکه اصلاً به این شاکله تربیت شود ...

استاد: خب اگر یک هم چنین تربیتی است این دیگر معصوم است! تربیت شما تربیت آن پادشاهی است که با وزیرش حرف داشت و می گفت که شاکله را می شود عوض کرد و او می گفت که نمی شود، [اما] ظاهراً وزیر می گفت: شاکله را نمی شود عوض کرد. خلاصه یک گربه را گرفت و این گربه را تربیت کرد که گوشت را وقتی که جلویش بگذارند نخورد. گربه شمع را در دستش می گرفت و این گربه گوشت را نمی خورد. یک سفره ای پهن کرد و وزیر را دعوت کرد وزیر هم از اوضاع خبر داشت. در این سفره هم مرغ بود و هم ماهی بود و هم چیزهای دیگر بود. این همین طور شمع را نگه می داشت و نگاه می کرد. این وزیر یک دفعه همین طور که نشستند از کیسه اش چندتا موش درآورد و وسط انداخت! این گربه با موش که تربیت نشده بود لذا شمع را انداخت و رفت در پلو و چلو و ...!

تربیت آن خواست باطن را عوض نمی کند؛ خواست باطن فقط با مجاهده و با عبور نفسانی عوض می شود، تربیت فقط روی خواست باطن را یک پرده ای می اندازد و نمی گذارد که آن خواست جلوه کند و ظهور

^۱ در الفوائد، ج ۱، ص ۷۰.

پیدا کند. بله! اگر تربیتی باشد که به طور کلی و واقعاً مبدل...

... این دیگر میل ندارد و به طور کلی مقطوع الاعضاء شده است. سابق در دربار پادشاهان و بیت سلاطین بعضی ها را مقطوع الأعضاء می کردند که خاطرشان نسبت به اندرونی جمع باشد، این هم مشمول همین مسئله خواهد بود و فرق نمی کند.

تعریف مقام ثبوت و اثبات در احکام

خلاصه این مقام، مقام تنجّز است و بعد هم ابتلاء مقام فعلیت است حالا این سه مرحله ای که ما برای حکم واقعی عرض کردیم، به این سه مرحله مقام ثبوت می گوئیم؛ مقام ثبوت عبارت است از تعلق حکم بر یک موضوعی در عالم واقع و در عالم تنجّز و در عالم فعلیت در تحت عناوین مختلفه **بما هو متولّد من الشرائط و من الأوضاع و من القرائن**، این حکم واقع می شود. حالا برای رسیدن و وصول به این حکم واقع که مقام ثبوت است، ما احتیاج به مقام اثبات داریم - از اینجا می خواهیم وارد حکم ظاهری بشویم - این مقام اثبات بر دو نوع است؛ یا اینکه این اثبات ما علم و قطع و یقین است یا اثبات ما ظن و شک است.

دلیل منطبق با مقام ثبوت و حکم واقعی

اگر اثبات ما علم و قطع و یقین بود به معنای انطباق و تطابق مقام اثبات و مقام ثبوت، این دلیل واقع می شود. پس دلیل و حجت واقع و واسطه در واقع...؛ حکم واقعی، آن دلیل و آن حجت - فرق نمی کند که حجت ظاهری باشد، مانند خبر متواتر خبر قطعی الصدور و قطعی الدلالة؛ یا اینکه انکشاف باطنی باشد از این نقطه نظر فرق نمی کند - اگر ما را به آن حکم واقعی می رساند آن دلیل قطع و یا یقین باشد، چون قطع و یقین و علم عبارت از انکشاف ثبوت **بما هو من دون زیاده و من دون نقصان** است. پس مقام اثبات با مقام ثبوت منطبق خواهد بود و این دلیل می شود: دلیل یقینی و دلیل واقعی، و حکمی که از این حجت و از این علم برای مکلف حاصل می شود این حکم را حکم واقعی می گویند. پس حکم واقعی عبارت از آن حکمی است که متولد از دلیلی است که آن دلیل از نقطه نظر اثبات، منطبق با مقام ثبوت باشد، یقینی و علم باشد.

دلیل مادون مقام ثبوت و حکم ظاهری

حالا اگر دلیل ما از نقطه نظر اثبات مادون مقام ثبوت بود یعنی قدرت توان وصول به مقام واقع را نداشت؛ مثل اینکه دلیل ما خبر واحد ظنی الدلالة یا ظنی الصدور باشد، خبر موثق باشد، عمل به ظاهر باشد نه عمل به نص و امثال ذلک، در اینجا احکام ظاهر متولد می شوند. حکم ظاهر عبارت از آن حکمی است که مقام اثبات او تکافی مقام ثبوت آن حکم را نکند. این می شود حکم ظاهری. نه اینکه خیال بکنید حکم ظاهری حکم در مقام شک و جهل است! حکم ظاهری حکم در جهل به تکلیف نیست؛ بلکه حکم ظاهری عبارت از آن حکمی است که دلیل دالّ بر او در مقام اثبات، مساوی با آن مقام ثبوت نباشد. ممکن است انسان در این دلیل خدشه

وارد کند و ممکن است بعد کشف خلاف بشود و امثال ذلک، پس این را حکم ظاهر می‌گوییم. این حکم ظاهر مربوط به مقام اثبات است.

تبیین حکم ظاهری و نقد دیدگاه مشهور

بنابراین ما چه چیزی در اینجا داریم؟! در آن موردی که ما شک به تکلیف داریم در آنجا حکم برای ما چیست؟ شک به تکلیف یعنی چه؟ یعنی شک به موضوع **بما هو هو**، شک به موضوع **بما هو هو** موجب می‌شود که آن موضوع ما **بما هو هو** متبدل به مجهول الحکم بشود. پس عنوان مجهول الحکم خود همین عنوان، حکم واقعی است. حکمی که مترتب بر این موضوع **بما أنه مجهول الحکم** است، خود نفس این حکم واقعی است؛ منتها حکم واقعی ثانوی است که این حکم واقعی ثانوی باید بعد فحص از حکم واقعی اولی در اینجا تحقق پیدا بکند و ما خیلی از احکام این‌طوری داریم؛ احکامی داریم که این احکام، احکام اولی و ثانوی هستند مانند احکام اضطرار و اکراه و امثال ذلک که اینها احکام اولی هستند و احکام ثانوی؛ موضوع در حال صحت یک قسم است، موضوع در حال اضطرار که به عنوان حکم ثانوی است طور دیگری است، نه اینکه حکم ثانوی حکم ظاهری است، حکم ثانوی همان حکم واقعی است منتها حکم واقعی ای است که با عدم آن موضوع اولی، این حکم ثانوی در اینجا خلق می‌شود.

ما در اینجا دو موضوع داریم؛ یک خمر داریم که در حال صحت حکم واقعی‌اش حرمت است. این مایع **بما أنه مشتبّه الموضوع** حکم واقعی آن حلیت است یا اجتناب است. پس اگر مکلف موضوع مشتبّه را اتیان کند، این اتیان موضوع مشتبّه در حال اشتباه و در حال خطا، حکم واقعی‌اش عبارت از حلیت و اباحه است. حالا در مقام ظاهر آن دلیلی که متکفل این حکم واقعی است اگر دلیل ظنی باشد، این حکم ظاهری می‌شود. پس حکم ظاهری فقط مقام اثبات را می‌گویند و اصلاً به مکلف کاری ندارد. فقط در مقام اثبات اگر مکلفی آمد یک حکمی را انجام داد و بعد کشف خلاف شد، در آنجا می‌گویند که این مکلف این حکمی را که انجام داده است کفایت از آن حکم واقعی که آن حکم در مقام ثبوت بود می‌کند.

لعلّ اینکه بین حکم واقع و حکم ظاهر اختلاف باشد، من باب مثال راوی روایت را آن‌طوری که باید و شاید از امام علیه‌السلام نشنیده است، اشتباه شنیده است، اشتباه نقل می‌کند! این حکمی را که امام علیه‌السلام فرمودند به عنوان حکم واقعی **مطلب** و آنچه راوی از امام شنیده است **مطلب آخر**، بین این دو تنافی هست، حالا که بین این دو تنافی هست این حکم از نقطه نظر عدم انطباقش با آنچه را که امام فرمودند، موجب می‌شود که ما به این حکم ظاهری و به این حکم واقعی بگوییم البته از نقطه نظر عدم انطباق. چرا؟ چون این حکم با حکم واقعی که امام علیه‌السلام دارد منافات دارد؛ اما اگر یک مورد مجهول الحکم باشد حکم ظاهری چیست؟ حکم ظاهری اصلاً در اینجا نداریم، بلکه حکم واقعی در اینجا داریم. حکم واقعی این است که خود خداوند متعال فرموده

است که در آن موردی که مشکوک الحکم است، مشکوک الموضوع است، مشتبه الموضوع است، حکم واقعی شما در این مورد حلیت است، خب این حکم واقعی است. چرا؟ چون الموضوع بما هو مشتبه الموضوع متعلق التکلیف بما هو مجهول الحکم بما هو مشکوک این خودش عنوان خاص یترتب علیه حکم واقعاً لا ظاهراً، این عنوان است. حالا این در مقام ثبوت ثابت شد، حالا در مقام اثبات آن دلیلی که ما را به این حکم واقعی می‌رساند، یک وقت دلیل قطعی است مثل سیره عقلانی، حکم عقل یا فرض کنید دلیل شرعی است که قطعی است مثل ادله استصحاب و برائت شرعی و ادله اصالة الحل که اینها ادله قطعی دارند و بعداً إن شاء الله راجع به آن ادله بحث می‌کنیم. اگر این طور است در اینجا مقام اثبات با مقام ثبوت متساویین هستند، اگر این دلیلی که ما را به حکم واقعی در ظرف شک می‌رساند ظنی باشد، این حکم ظاهر می‌شود.

پس آنچه را که تابه‌حال خوانده‌ایم که گفته‌اند که حکم واقعی آن حکمی است که تعلق تکلیف به موضوع بما هو هو است اما حکم ظاهر آن حکمی است که در ظرف شک هست، همه اینها را کنار بریزید! تلمیذ: پس طبق فرمایشی که فرمودید در رابطه با تعلق احکام به موضوعات در تحت عنوان خاص است حکم واقعی است و بنابراین حکم اضطرار احتراز نمی‌شود و حکم اولی ...، چون اینها هر کدام برای خودشان یک عنوان جدیدی درست می‌کنند، حکم ثانوی نیست بنابراین که مشهور حکم ثانوی ...

استاد: بله ما می‌گوییم که حکم ثانوی نداریم. در اینجا ما می‌خواهیم مسئله اکراه یا اضطرار یا مرض را جدای از مسائل اختیار بدانیم؛ یعنی احکامی که روی اختیار رفته‌اند، یک دسته احکام هستند و احکامی که روی غیر اختیار رفته‌اند، إما باکراه أو إضطرار أو مرض این را جدا گرفتیم. شما می‌توانید اصلاً این را نگیرید و این را حکم اولی بگویید، که حکم اولی آن حکمی است که بر عناوین مختلفه است و حکم ثانوی آن حکمی است که مترتب بر فحوص از حکم اولی می‌شود مانند موارد مجهول الحکم.

تلمیذ: منحصر به مجهول الحکم شدند.

استاد: بله یا مشتبه الموضوع.

تلمیذ: بنابراین باید جمع کرد مسائلی که حکم ثانوی را می‌گوید، ما حکم ثانوی نداریم.

استاد: بله، حکم ثانوی همین می‌شود.

تلمیذ: مجهول الحکم می‌شود؟

استاد: مجهول الحکم می‌شود یا موارد استصحاب می‌شود یا اصالة الحل اینها دارای حکم ثانوی و اینها

می‌شوند ولی باز حکم واقعی است؛ حکم واقعی ولی ثانوی است!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد